

پژوهش نامه قرآن و حدیث

Pazhouhesh Name-ye Quran Va Hadith

شماره ۲۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۸

No. 25, Autumn & Winter 2019/2020

صص ۷-۳۱ (مقاله پژوهشی)

نگاهی نو به حقیقت معنای تفقه در دین و حکم آن

فاطمه انصاری^۱، رضا نیکخواه^۲، سیدمهدی قریشی^۳

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۴/۳۱ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۸/۶/۱۶)

چکیده

واضع دین، خداست و اوست که دین واحد الی یوم القیامه را از طریق وحی به رسولانش و سپس به خلق ابلاغ کرده است. این دین واحد نزد انبیای الهی به ودیعه گذاشته شده و آنان مکلف به ابلاغ آن به اهل زمان خویش بوده اند، تا اینکه وجه اتم و اکمل این دین واحد در زمان حضرت ختمی مرتبت (ص) به منصف ظهور می رسد. تدقق در آیات قرآن کریم افاده این مطلب را می کند که دین واحد نزد خداوند همان اسلام است، و حقیقت اسلام، ولایت حضرت امیرالمومنین (ع) است. فقه مساوق فهم عمیق در دین؛ و تفقه، نوعی تفهم و تعقل در ولایت و تحصیل معرفت امام هر زمان است. لذا مستفاد از نصوص و مثبتات أدله، مقصود از تفقه در دین در آیه شریفه لبثفقهوا فی الدین، تعمق در ولایت و معرفت امام در هر عصر است که در این عصر وجود نازنین حضرت بقیة الله (عج) می باشد. براین اساس، حکم تفقه در دین، واجب نفسی، عینی و مولوی است. یعنی نفس تفقه در دین یا نیل به معرفت امام هر زمان، مطلوب مولی و بر ذمه همه مکلفین بقدر تعقل ایشان است و ترک این واجب مولوی ملازم با عقاب و عدم پذیرش سایر اعمال است. این پژوهش با رویکردی تحلیلی و با نگاهی نو به بررسی حقیقت تفقه در دین و حکم آن می پردازد.

کلید واژه ها: تفقه، تفقه در دین، معرفت امام، واجب نفسی، واجب عینی، آیه نفر

۱. دانشجوی دکتری فقه و حقوق اسلامی دانشگاه ارومیه، استاد مدعو دانشگاه قم، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم

Fa.ansar92@gmail.com

(نویسنده مسئول)؛

۲. استادیار گروه فقه و حقوق اسلامی، دانشگاه ارومیه.

۳. استادیار گروه فقه و حقوق اسلامی، دانشگاه ارومیه.

مقدمه

اساس منابع اجتهاد و استنباط در شریعت مقدس اسلام، ثقلین می باشد. خطابات تشریعی در ثقلین، ظواهر و بطونی دارد که این هم موافق اعلی درجات مقامات فصاحت و بلاغت است و هم ذخیره‌ای برای آیندگان می باشد؛ عبارت دیگر از آنجا که ثقلین تبیان کل شیء می باشند، بیان کلام با وجوهای متکثر، رافع مقتضیات مکلفین با سطوح عقلی مختلف الی یوم القیامة خواهد بود.

به همین سبب ملاحظه می شود که در اخبار واصله، فقاها، متوقف بر معرفت معاریض کلام و لحن قول می باشد. تا آنجا که به اراده شارع مقدس، بعثت خاتم الانبیاء (ص) که حجة الله علی العالمین می باشند، بالتعریض بوده است.^۱

به عنوان نمونه می توان به کلام امام صادق (ع) اشاره نمود که آن حضرت فرمود: «لَا يَكُونُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ فَقِيهًا حَتَّى يَعْرِفَ مَعَارِيضَ كَلَامِنَا وَإِنَّ الْكَلِمَةَ مِنْ كَلَامِنَا لَتَنْصَرِفُ عَلَى سَبْعِينَ وَجْهًا لَنَا مِنْ جَمِيعِهَا الْمَخْرَجُ» (ابن بابویه، معانی الاخبار، ۲؛ مجلسی، ۱۸۴/۲)؛ هیچ یک از شما فقیه نمی شود، مگر آن که معانی پنهان و اشارات کلام ما را بشناسد، همانا سخنی از سخنان ما تا هفتاد تفسیر دارد^۲ که برای همه آنها پاسخ داریم. ایشان در جای دیگر می فرماید: «إِنَّا وَاللَّهِ لَا نَعُدُّ الرَّجُلَ مِنْ شِيعَتِنَا فَقِيهًا حَتَّى يُلْحَنَ لَهُ فَيَعْرِفَ اللَّحْنَ» (ابن شهر آشوب، ۹۵/۳)؛ به خدا قسم ما فردی از شیعیان خود را فقیه نمی شماریم، مگر آن گاه که لحن قول ما را بشناسد.

بیان مطلب آنکه معاریض، اشارت یا کلام غیرمصرحی است که دلالات موسع و نامتناهی دارد، به گونه‌ای که معرفت به آن موجب ایصال به مراد متکلم می شود.

۱. فَبَعَثَهُ اللَّهُ بِالتَّعْرِيزِ لَا بِالتَّصْرِيحِ وَأَثْبَتَ حُجَّةَ اللَّهِ تَعْرِيزًا لَا تَصْرِيحًا. (طبرسی، ۲۵۵/۱)

۲. «إِنَّ الْقُرْآنَ بَطْنًا وَلِلْبَطْنِ بَطْنٌ، إِلَى سَبْعِينَ بَطْنًا» (کوفی، ۱۷) قابل ذکر است که در حدیث امام صادق (ع) تعریض معنای ویژه‌ای دارد که بیشتر کنایه و پاسخ‌های غیرجدی و تقیه‌ی را شامل می شود (نک: بهبودی، ۳۴؛ تعریض، معارض).

همانطور که ذکر شد، تعریض در کلام تقلین، متکثر و بلا تحدید است، و لذا برای کشف مراد شارح، باید کشف غطاء و ستر نمود (چنانچه حجیت ظواهر نیز از همین باب می باشد)، و این همان دلیل ضرورت "تفقه در معاریض کلام مولی" و عبارت أدق "معانی الأحکام" است. و مسلم است که این مهم بقدر ما آتاهم الله من العقول برای مکلفین مقدور خواهد بود.

تشریح خلا فقهاتی و پژوهشهای فقهی

فقه‌ها و مجتهدین در جمیع اعصار به تدبیر، تفقه و معرفت در لحن قول و معاریض کلام ائمه معصومین (ع) اهتمام داشته اند. در واقع هرچند ایشان در تالیف رسائل خویش به استنباط و افتاء در ظواهر احکام پرداخته اند، اما إرصاد حرکت فقهاتی آنان در ادوار مختلف تاریخ تداعی کننده این مهم است که تفقه در معاریض کلام و بطون احکام با تأسی از مصادر شریعت، هدف غایی آنان بوده است. چنانچه ملاحظه می شود تالیف کتبی با عناوین: علل الشرایع، معانی الأخبار، اسرار الأحکام، أسرار العبادات، أسرار الصلاة، أسرار الحج و ... که در میان فقها از اعصار گذشته تاکنون رایج بوده، در همان راستای هدف غایی تفقه در دین بوده است. لیکن بررسی آثار موجود حاکی از این مطلب است که توجه علمای سلف تاکنون معطوف به اسرار و بطون احکام باقی مانده، و بررسی اصل فلسفه و معانی احکام مغفول مانده است. حال آنکه تدقق در نصوص بیانگر اهمیت خاص مقوله اجتهاد معانی الأحکام است، بلکه اساس تفقه، إبتناء بر معرفت به معاریض و کلام و لحن قول شارح مقدس و موالیان امر دارد و فقهات، بدون توجه به این مهم، موجب خروج تخصصی از معنای فقیه می شود؛ زیرا اجتهاد معانی الاحکام، اعم از علل، فلسفه، بطون، حقایق و اسرار احکام بوده و غرض از مطالعه آن ایصال به بسط احکام تشریعی است. لذا هم ما در این مقاله، مستفاد از مستندات مزبور، پرداختن به معانی احکام در بخش حقیقت تفقه در دین است و لذا ضرورت دارد که مفاهیم مرتبط با علم فقه؛ حقیقت معنای فقه، تفقه، دین را در این بخش متعمقانه تشریح کنیم و با بصیرتی غضّ به بررسی حکم تفقه در دین بپردازیم.

۱- حقیقت معنای تفقه و تفقه

فقه به عنوان برترین عبادات و اساس دین اسلام معرفی شده است.^۱ تفقه در لغت به معنای فهم و إدراک دقیق، عمیق، ژرف نگرانه و موشکافانه در یک موضوع است. (قرشی، ۱۹۸/۵؛ مصطفوی، ۱۴۸/۹-۱۲۳) فقیه در لغت به کسی گفته می شود که متصف به صفت مزبور باشد، یعنی مقتضای کلام را با ریزبینی موشکافی و درک کند. (هروی، ۱۲۶/۲) تفقه که در باب تفعل است، با لحاظ قاعده زیاده المبانی تدلّ علی زیاده المعانی، دلالت بر اهتمام و اجتهاد برای فهم عمیق و دقیق می کند. در اصطلاح واژه «فقه» در حال حاضر تبدیل به یک اصطلاح برای علم خاصی شده است که آن عبارتست از: «علم شریعت و استنباط احکام شرع». اما به عنوان یک قاعده کلی اگر بخواهیم پی به معنای حقیقی تفقه ببریم، ضرورتاً باید به آیات و روایات مراجعه کنیم (نه به معنای اصطلاحی آن)، و با استقصا از خود نصوص معنای این واژه را دریابیم، نه اینکه برای فهم روایات، سراغ اصطلاحات برویم. بنابراین برای فهم معنای «فقه»، وارد بررسی آیات شریفه حضرت قرآن و کشف دلالات آن به معاضدت اخبار می شویم.

۱-۱. دلیل اول: آیه نفر (لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ)

خداوند در آیه ۱۲۲ سوره مبارکه توبه می فرماید: «فَلَوْ لَا نَفَرَمِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ»؛ پس چرا از هر فرقه ای از آنان، دسته ای کوچ نمی کنند تا [دسته ای بمانند و] در دین آگاهی پیدا کنند. این عبارت آیه شریفه با تحضیض آغاز شده است؛ یعنی مکلفین، تحریض به تفقه در دین شده اند. و چون ادات تحضیض بر سر فعل ماضی وارد شد، پس معنای توییح و سرزنش را هم إفاده می کند. به بیانی دیگر چون بستر تفقه در دین در جمیع اُزمنه متصور است، شارع مقدس کسانی را که به فعل تفقه در گذشته نپرداخته اند، توییح نموده و آنان را تحریض بر تفقه می کند. و از همین بررسی مدلول اولیه و ظاهری،

۱. «إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ دَعَامَةً وَ دَعَامَةُ هَذَا الدِّينِ الْفَقْهُ» (پابنده، ۳۳۳)؛ «مَا عَبْدَ اللَّهَ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ فَقْهِ فِي دِينٍ» (طوسی،

۴۷۴؛ متقی الهندی، ۲۶۱/۱۰)؛ «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْفَقْهُ». (صدوق، ۳۰/۱)

شدت رغبت شارع به تفقه در دین روشن می‌شود.

ظهور آیه شریفه و قراین مقالیه دلالت بر این مهم دارد که مقصود از تفقه در دین، علم به احکام عملی نیست، فقها برای اثبات این ظهور، ادله مختلفی اقامه کرده‌اند و از جمله اینکه تفقه در آیه شریفه مقید به إندار الناس و تبلیغ الدین شده، پس مراد از فقه، "فهم و شناخت عمیق دین" است، نه صرف علم به ظاهر احکام شرع. تفقه در دین دربردارنده معنایی بسیار عمیق تر از آنچه که در اوهام و تصور است، می‌باشد. پس معنای فقه در نصوص چیزی جدای آن معنای متصور معمول به می‌باشد. «لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» یعنی بروید و حقیقت دین (معانی احکام) را بشناسید، نه صرف اینکه علم به ظاهر شرایع پیدا کنید؛ مانند اینکه بدانیم قلمرو غسل وجه و ید تا کجاست، این مطالب جزو ظواهر است. از آیه شریفه استنباط می‌شود که معنای تفقه در دین، ایصال به حقیقت دین و معانی احکام است. ترمذی از مجتهدان و موثقان نزد اهل سنت معترف است: «أَنَّ الْفَقْهَ بِالشَّيْءِ هُوَ مَعْرِفَةُ بَاطِنِهِ، وَالْوُصُولُ إِلَى أَعْمَاقِهِ، فَمَنْ لَا يَعْرِفُ مِنَ الْأُمُورِ إِلَّا ظَوَاهِرَهَا لَا يُسَمَّى فَقِيْهَا» (رشیدرضا، ۳۵۲/۹)؛ فقه به چیزی شناخت باطن آن و رسیدن به ژرفای آن است آن کس که فقط ظواهر امور را می‌شناسد فقیه نیست.

مؤید بر مدعا خصوص موارد استعمال آیه نفر می‌باشد که معرفت امام است: «إِذَا حَدَّثَ عَلَى الْإِمَامِ حَدَّثَ كَيْفَ يَصْنَعُ النَّاسُ؟ أَيْنَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: فَلَوْ لَا نَفَرٌ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلَيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»؛ از معصوم پرسیده می‌شود: اگر امامی از دنیا رفت تکلیف چیست؟ امام (ع) در پاسخ فرمودند: مگر به آیه نفر توجه ندارید؟ [باید فحص و جستجو کنید یا امام را بشناسید] (کلینی، ۳۷۸/۱) اینکه معصوم در وجوب معرفت امام به آیه نفر استدلال کردند معلوم می‌شود که مراد از وجوب تفقه در دین که در آیه بیان شده، همان معرفت امام است.

برای درک أفضل و أحسن این معنا از روایت دیگری که ذیل آیه شریفه ۱۲۲ سوره توبه آمده استفاده می‌کنیم. این روایت که در مقام تشریح معنای فقه است، می‌تواند أدل الدلیل برای تایید مقصود ما باشد.

امام صادق (ع) می‌فرماید: «تَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ، فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ مِنْكُمْ فَهُوَ أَعْرَابِيٌّ»؛ در دین تفقه کنید، پس همانا کسی از شما که در دینش تفقه نکند، اعرابی است. (مجلسی، ۲۱۵/۱)

آغاز روایت شریفه با صیغه امر است که ظهور بر وجوب دارد، سپس امام (ع) علت وجوب را در جمله بعد تبیین می‌فرماید. یعنی تفقه در فهم دین بخاطر این است که اگر کسی تلاش در این فهم نکند، اعرابی است. پس از مفاد این روایت به دست می‌آید که عدم تفقه مساوی اعرابی بودن است. محتوای روایت مذکور، با اسناد دیگری در منابع آمده است: همان حضرت (ع) می‌فرماید: «عَلَيْكُمْ بِالتَّفَقُّهِ فِي دِينِ اللَّهِ وَلَا تَكُونُوا أَعْرَابًا، فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ فِي دِينِ اللَّهِ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَمْ يُزَكَّ لَهُ عَمَلًا». (کلینی، ۳۱/۱) بار دیگر در این روایت حضرت در سیاق و هیئت امر، به تفقه در دین دستور می‌فرماید. امر بر تفقه در قالب جمله مرکبی است که صدر آن پایه و بیانگر مراد اصلی حضرت می‌باشد و ذیل آن پیرو و عبارتی می‌تواند مفسر کلام ایشان باشد. اتصال جملات پایه و پیرو با حرف "واو" است.

به طور کلی استعمال "واو" در زبان عربی جهت ایجاد نسبت میان معانی مختلف و ارتباط بین مفاهیم است. به بیانی دیگر تفقه در تقابل با اعرابی قرار گرفته که مفسر معنای فقه است. یعنی کسی که در فهم دین تلاش نمی‌کند، اعرابی است. همانطور که ملاحظه شد، اسلوب و سیاق این روایات واحد است. تعریف فقه در این روایات در قالب «تعرف الاشياء بأضدادها» بیان شده است. به عبارت دیگر "مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ" مساوی "أَعْرَابِيٌّ" است؛ «تَفَقَّهُوا وَإِلَّا أَنْتُمْ أَعْرَابٌ جُهَالٌ». یعنی کسی که فهم عمیق در دین ندارد، اعرابی یا بسیار جاهل است.

حضرت قرآن در آیات شریفه مختلفی به معنای اعرابی تصریح می‌فرماید، مانند: سوره مبارکه سوره توبه، آیه شریفه ۹۷: «الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ». این آیه شریفه دلالت مستقیم در تبیین معنای اعرابی دارد، و حکم و موضوع را روشن می‌فرماید. چون می‌فرماید اینان "أَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ"؛ یعنی أحق یا سزاوارترند به جهل در دین خدا، که این همان تعریف اعرابی است؛ یعنی کسی که در حقیقت دین خدا تفهم نکرده و جاهل به حدود دین است. و هم به حکم اعرابی

بودن تصریح دارد، چون می‌فرماید: "أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا"؛ یعنی کفر و نفاق کسی که در حقیقت دین خدا تأمل ننموده، سخت‌تر یا شدیدتر است.

همچنین حضرت امیرالمؤمنین (ع) اعرابی را در کلام ذیل تعریف می‌فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَجَفَاءِ الْجَاهِلِيَّةِ لَا فِي الدِّينِ يَتَفَقَّهُونَ وَلَا عَنِ اللَّهِ يَعْقِلُونَ». (شریف‌الرضی، ۲۴۰) حضرت علی (ع) در تعریف جفاء جاهل به دو قید تصریح می‌فرماید: عدم تفقه در دین و عدم تعقل در شناخت خداوند. پس با مفاد این روایت معلوم می‌شود که اعراب یا جفاء جاهل همان کسانی که در دین تفقه و تعقل ندارند. پس اعرابی در ظاهر یعنی جاهل، و در اصطلاح یعنی کسی که در حقیقت و بطون دین خدا تفقه و تعقل ندارد. این موضوع له برای اعرابی جاهل، روایت متواتر نبوی ذیل را که مقبول نزد عامه و خاصه می‌باشد، متبادر به ذهن می‌کند که اولاً ذیل دلیل مباحث عنه (آیه نفر) وارد شده و ثانیاً مؤیدست در اثبات معیت شأن نزول آیه نفر با مدعا: «مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» یا «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً». (کلینی، ۳۷۸/۱؛ تفتازانی، ۲۷۵/۲؛ شبستری، ۱/۲۶) بنابراین وفق آیات شریفه و نیز با رجوع به ذخایر و کنوز حدیثی به دست می‌آید که منظور از اعرابی جاهل که متفقه در دین نیست، کسی است که به امام زمانش معرفت ندارد.

۲-۱. دلیل دوم: روایت امام باقر (ع)

حال با لحاظ قاعده «ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت مثبت له»؛ پس از ثبوت مثبت له تفقه، نوبت به ثبوت فروعات آن می‌رسد. امام باقر (ع) می‌فرماید: «الْكَمَالُ كُلُّ الْكَمَالِ التَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ، وَالصَّبْرُ عَلَى النَّائِبَةِ وَتَقْدِيرُ الْمَعِيشَةِ»؛ یعنی تمام کمال تفقه در حقیقت دین، شکیبائی بر ناگواریها و اندازه‌گیری در معاش و زندگی می‌باشد. (مجلسی، ۱۷۲/۷۵؛ النمری، ۲۵۶/۱) کمال هر چیزی عبارتست از اینکه غرض از آن چیز حاصل شود.

توضیح اینکه اگر همه اجزای یک شیء موجود باشد، به آن "تمام" اطلاق می‌شود، اما مادامیکه شیء به غایت و غرض خود نرسیده باشد، ناقص است و کامل نیست. پس کمال یک شیء، ایصال مغیا به غایتش است. حضرت باقرالعلوم (ع) در صدر کلامشان، با اسلوب

تاکید که با هدف تثبیت مطلب در مخاطب و رفع شک و تردید در او صورت می‌گیرد، می‌فرماید: کل کمالی که برای انسان قابل تصور است در سه چیز می‌باشد. به بیانی دیگر غرض شارع از کمال انسان، آنگاه تامین می‌شود که تفقه در دین، صبر بر نوائب و تقدیر معیشت حاصل گردد. با توجه به اینکه معنای حرف عطف، مطلق الجمع بین معطوف و معطوف علیه است، پیوند این سه مورد حاکی از اشتراک متعاطفین تحت حکم واحد می‌باشد و این مورد اول فی الواقع معطوف علیهی است که دو مورد دیگر متوقف بر آن است، و کلام حضرت کاظم(ع)^۱ گزینه منفصله و مؤید این استنباط است. پس غایت کمال در امر تفقه در حقیقت دین است که آن هم تفقه در معرفت امام زمان است، و نباید تصور شود که این کلام دلالت معنایش مبالغه است، بلکه بنابر اصالة الحقیقه، کاملاً و تطابقاً ظهور در حقیقت دارد.

در سخن دیگری امام صادق(ع) می‌فرماید: حقیقت ایمان بنده در او به کمال نرسد، مگر اینکه در او سه خصلت ایجاد شود: تفقه در دین، اندازه‌گیری صحیح در امر معاش، و صبر بر مصائب.^۲ (مجلسی، ۳۰۰/۶۴؛ ابن شعبه حرانی، ۳۲۴)

این روایت نیز مؤید دیگری بر روایت پیشین است. در اینجا حضرت می‌فرماید که: اولاً حقیقت ایمان مراتبی دارد، چون فعل مستعمل از ماده تکمیل و در هیئت استعمال است. ثانیاً نهایت کمال برای حقیقت ایمان با سه خصلت مذکور در روایت حاصل می‌شود. استعمال ادات غایت "حتی" در حدیث مزبور مفید فایده همین معناست. این سه خصلت با لحاظ قراین منفصله در ابواب روایی ذیل عناوین فقه و علم (مانند روایت حضرت کاظم(ع)) می‌تواند از باب ذکر خواص بعد عام باشد، یعنی امر تفقه در دین می‌تواند جامع آن دو خصلت دیگر باشد. بنابراین تا مکلف به ثلاث خصال که از جمله آن تفقه در دین است، نرسد، به حقیقت ایمان نائل نخواهد شد. لذا تفقه در دین به مثابه مقدمه واجب برای

۱. «إِنَّ الْفَقْهَ مِفْتَاحُ الْبَصِيرَةِ وَ تَمَامُ الْعِبَادَةِ وَ السَّبَبُ إِلَى الْمَنَازِلِ الرَّفِيعَةِ وَ الرُّتَبِ الْجَلِيلَةِ فِي الدِّينِ وَ الدُّنْيَا».

۲. «لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَكُونَ فِيهِ خِصَالٌ ثَلَاثٌ: التَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ، وَ حُسْنُ التَّقْدِيرِ فِي الْمَعِيشَةِ وَ الصَّبْرُ عَلَى الرِّزَايَا، وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».

حقیقت ایمان است؛ یعنی مادامیکه تفقه در دین حاصل نشده باشد، حقیقت ایمان به دست نخواهد آمد و این بسان نمازی است که بدون وضو إقامة شده، گرچه مکلف ایتیان صلاة نموده اما مأتی به ممثل نبوده است. و به دلیل اهمیت و جایگاه علم فقه است که حضرت مولی (ع) می‌فرماید: «لَا خَيْرَ فِي دِينٍ لَا تَفَقَّهُ فِيهِ»؛ هیچ خیری در دینی که در آن تفقه نیست، نمی‌باشد. (برقی، ۵/۱؛ مجلسی، ۱/۱۷۴) امیر الکلام با قراردادن لای نفی جنس در صدر کلام، جنس هرگونه خیری را از دین بدون تفقه منتفی فرمودند. یعنی از دینی که در آن تفقه نبوده، هیچ خیری صادر نمی‌شود. نیز امام صادق (ع) در همین راستا می‌فرماید: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بَعْدَ خَيْرٍ فَقَّهَهُ فِي الدِّينِ»؛ اگر خداوند خیر بنده‌ای را بخواهد، او را فقیه در دین می‌کند. (کلبینی، ۳۲/۱؛ العسقلانی، ۵/۳۳۹؛ الترمذی، ۱۰/۴۴؛ ابن حنبل، ۴/۹۷) از این کلام حضرت صادق (ع) به دست می‌آید که تفقه در امر دین با عنایت مولی بر مکلف قابل تحقق خواهد بود.

۲- حقیقت معنای دین

۲-۱. دلیل اول

حال پس از تشریح این مطالب و قبل از بررسی حکم مسئله، ضرورت دارد تا در خصوص متعلق موجود در این بحث - دین - مباحثی مطرح شود. توضیح اینکه آنچه در خطابات قرآن و الحان حضرات ائمه (ع) در خصوص فقه مورد تصریح قرار گرفته است، تفقه در دین است. به عنوان نمونه نص آیه شریفه ۱۲۲ سوره مبارکه توبه می‌فرماید: «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ». منطوق کلام معصومین در روایات نیز امر به تفقه با متعلق دین است، مانند: «تَفَقَّهُوا فِي دِينِ اللَّهِ». (ابن شعبه حرانی، ۴۱۰) بنابراین اصطیاد از این موارد و نمونه‌های بسیار دیگر حاکی از این مطلب است که تفقه‌ی که مأمور به مولی در این اوامر است باید در دین باشد. پس مذاقه در حقیقت معنای دین اهمیت می‌یابد. طبق نص صریح کلام اهل بیت (ع) دین جز ولایت امیرالمومنین (ع) نیست. چنانچه در تفسیر سوره مبارکه آل عمران «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» آمده است: «الْإِسْلَامُ قَالَ التَّسْلِيمُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ

بِالْوَلَايَةِ». (ابن شهر آشوب، ۹۵/۳؛ مجلسی، ۳۴۱/۳۵) این آیه شریفه یک جمله اسمیه است: «الدِّينَ» اسم «إِنَّ» و «الْإِسْلَامُ» خبر «إِنَّ» است، همچنین الف و لام در کلمه «الدین» الف و لام استغراق است، پس دین به معنای اتم و اکمل آن در این آیه شریفه قصد شده است. دین، اسلام است، و اسلام هم تسلیم شدن در برابر ولایت حضرت علی (ع) است، پس: «إِنَّ الدِّينَ هُوَ تَسْلِيمٌ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ (ع) أَيْ الْوَلَايَةِ». همچنین امیرالمومنین علی (ع) در یکی از خطبات خویش تصریح می فرماید: «أَنَا دَيَانُ الدِّينِ». (حافظ برسی، ۲۵۸) نیز در تفسیر آیه شریفه «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ» از لسان امام کاظم (ع) آمده است: «هُوَ الَّذِي أَمَرَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ بِالْوَلَايَةِ لَوْصِيَّتِهِ»، سپس آن حضرت تصریح می فرماید که: "دین الحق همان "الْوَلَايَةُ" است. (کلینی، ۴۳۲/۱؛ استرآبادی، ۶۶۱). همچنین امام رضا (ع) ذیل آیه ۱ سوره مبارکه ماعون «أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ»، تصریح فرمودند: تکذیب دین، تکذیب ولایت علی بن ابی طالب (ع) است. نیز در روایات بسیاری از ائمه معصومین نقل شده است که «الدِّينُ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ» است. (مجلسی، ۳۶۷/۲۳؛ بحرانی، ۷۶۸/۵) به همین دلیل بود که وقتی رسول الله ولایت علی بن ابی طالب (ع) را ابلاغ کرد، از جانب خداوند تبارک و تعالی این آیه شریفه نازل شد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ»؛ یعنی دین با ولایت حضرت امیرالمومنین (ع) به مرحله اتمام و اكمال رسید. (مجلسی، ۳۴۱/۳۵؛ خوارزمی، ۱۱۷/۱)

۲-۲. دلیل دوم: آیه «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا»

خداوند تبارک و تعالی در آیه ۱۳ سوره مبارکه شوری خطاب به حضرت ختمی مرتبت (ص) می فرماید: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ»؛ برای شما از دین همان را تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود، و [نیز] آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه را که به ابراهیم و موسی و عیسی توصیه نمودیم که دین را برپا دارید و در آن تفرقه نکنید.

آیه شریفه ظهور در وحدت دین دارد. یعنی تشریع دین برای انبیای الهی واحد بوده، و اگر قرآینی دال بر منسوخ شدن پاره‌ای از احکام در شرایع سابق ملاحظه می‌شود، این به معنای بطلان آن احکام نیست، بلکه حاکی از اتمام ظرف زمانی آن حکم است، زیرا برخی احکام مختص قوم خاص و متعلق به زمان محدودی بوده‌اند. چنانچه ملاحظه می‌شود عبارت شریفه: «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا»؛ یعنی دین واحد است، اما شریعتها متفاوت است. همچنین دین و اقامه آن در آیه شریفه اطلاق دارد و جهتی برای تقیید نیست، چون اگر مقید بود، باید جهات دین را معطوف به قیودی می‌کرد، حال آنکه عبارت دوم آیه (یعنی اقامه دین) نیز در اطلاق خود باقیست. پس می‌توان گفت که دین، اعم از احکام است.

خداوند متعال تمام آنچه از عقاید و شرایع که اهل هر زمان بدان نیاز داشته‌اند به رسولانش وحی کرده است، تا اینکه وجه جامع جمیع آنها زمان حضرت ختمی مرتبت (ص) به ظهور رسید. الف و لام در کلمه "الدین" الف و لام عهد است، یعنی واضع دین، دین معهود را نزد انبیاء به ودیعه گذاشته، به آنها وصیت و وحی کرده که در آن دین معهود تفرقه نکنند، و وحدت آن را حفظ نموده، در آن اختلاف نکنند.

این مطلب که دین و شرایع آن نزد خداوند واحد بوده و آن دین معهود را به انبیائش وحی فرموده است، در ظهور بسیاری از آیات حضرت قرآن تأیید می‌شود: سوره مبارکه بقره، آیه ۱۳۶^۱ و سوره مبارکه آل عمران، آیه ۸۴^۲ و سوره مبارکه بقره، آیه ۲۸۵^۳. حال جهت تبیین مراد شارح از دین معهود و اثبات این مهم که دین معهود همان ولایت است و این معنا نه تنها در زمان حضرت ختمی مرتبت (ص) بلکه در زمان جمیع انبیاء مطرح بوده، ادله ذیل را اقامه می‌کنیم:

۱. «قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»
۲. «قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»
۳. «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ»

۲-۱-۲. روایت اول

رسول خدا (ص) خطاب به ابوذر فرمود: «لَوْ لَا عَلَيَّ مَا بَانَ حَقُّ مِنْ بَاطِلٍ وَلَا مُؤْمِنٌ مِنْ كَافِرٍ وَلَا عَبْدُ اللَّهِ لِأَنَّهُ ضَرَبَ رُءُوسَ الْمُشْرِكِينَ حَتَّى أَسْلَمُوا وَعَبَدَ اللَّهُ وَلَا لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ ثَوَابٌ وَلَا عِقَابٌ وَلَا يَسْتُرُهُ مِنَ اللَّهِ سِتْرٌ وَلَا تَحْجُبُهُ مِنَ اللَّهِ حِجَابٌ وَهُوَ الْحِجَابُ وَالسِّتْرُ ثُمَّ قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا؛ اگر علی نبود حق از باطل و مؤمن از کافر شناخته نمیشد، و خدا عبادت نمی گردید، زیرا علی (ع) بود که رؤس مشرکین را زد تا اسلام آورند و خدا را عبادت نمایند. اگر چنین نبود ثواب و عقابی نبود. هیچ پرده و پوششی بین او و خدا نیست، هیچ حجاب و مانعی بین او و خدای تعالی نیست، او خود واسطه و پرده بین خدا و خلق است. سپس آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود که آن دینی را که خدا برای شما تشریع کرده بود، همان را برای نوح و سایر انبیا وصیت و وحی کرده بود. (مجلسی، ۵۵/۴۰)

صدر روایت نبوی با تحضیض آغاز شده که بر ممتنع بودن مضمون عبارت بعدیش دلالت دارد. استعمال "لولا" در ابتدای عبارت شریفه افاده می کند بر معنای مبالغه و تأکید و تحریش آن حضرت بر کلامشان. یعنی اگر حضرت مولی (ع) نبود، هرگز عبارات بعدی محقق نمی شد. در واقع سیاق عبارت شریفه افاده حصر می کند، یعنی بواسطه وجود مقدس آن حضرت است که عبودیت و معرفت برای خلق امکان تحقق دارد و در غیر اینصورت فقاقت و تفقه در دین بلامعنا بود. پس تمییز حق از باطل، ایمان از کفر به واسطه آن حضرت است. ظهور عبودیت الهی و حجیت تکالیف الهی بر ذمه عباد و به بیان دیگر حق الطاعه مولی به واسطه آن حضرت محقق شده است، زیرا حضرت خاتم النبیین (ص) در این عبارت می فرمایند: ثواب و عقاب به سببیت آن حضرت محقق شده است و اثیب و اعاقب از متعلقات حجیت است. عبارت پایانی روایت نبوی نیز به صدر آیه ۱۳ سوره مبارکه شوری^۱ اشاره دارد و مشعر به همان مطلب وحدت دین است. آن حضرت با تصریح به این

۱. «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا..»

آیه شریفه در واقع تاکید فرمودند که ولایت حضرت امیرالمومنین (ع) اختصاص به زمان خاص ندارد، بلکه برای تمام امم این مهم حجت بوده است. پس دلالت این روایت شریفه ذیل بحث وحدت اصل دین بر این مطلب اشعار داشت که تحقق عبودیت و حق الطاعه مولی انحصارا به واسطه ولایت حضرت امیرالمومنین (ع) تحقق می‌یابد. به همین دلیل است که تفقه در دین مساوی تعمق در معرفت و ولایت امام می‌باشد. و از اطلاق روایت مذکور تسری این اصل بر جمیع ازمینه تحصیل شد.

۲-۲-۲. روایت دوم

حضرت أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا (ع) در روایتی می‌فرماید: «نَحْنُ النُّجَبَاءُ وَ نَحْنُ أَفْرَاطُ الْأَنْبِيَاءِ وَ نَحْنُ أَوْلَادُ الْأَوْصِيَاءِ وَ نَحْنُ الْمَخْصُوصُونَ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ نَحْنُ أَوْلَى النَّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ وَ نَحْنُ الَّذِينَ شَرَعَ اللَّهُ لَنَا دِينَهُ؛ فَقَالَ فِي كِتَابِهِ: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أُوحِيَنا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدٌ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى؛ مَا نَجْبَائِمِ، وَ مَا ئِمِ بَازماندگان پیغمبران، وَ مَا ئِمِ فرزندان اوصیاء، مَا شخصیت‌های ممتاز کتاب خدا هستیم، وَ مَا به پیغمبر نزدیک تریم تا مردم دیگر، وَ "مَا كَسَانِي هَسْتِمِ که خدا دینش را برای ما تشریع کرد"، چنانچه در آیه شریفه ۱۳ شوری فرمود: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا. (کلینی، ۲۲۴/۱)

ملاحظه می‌شود که مُسْنَدات در کلام حضرت رضا (ع) معرفه آمده است و چنین استعمالی دلالت بر قصر مسند بر مسند الیه دارد. به بیان دیگر مسندات در عبارات شریفه روایت منحصرًا به ائمه اطهار (ع) خلاصه می‌شود. پس فقط ایشان نجباء، افرات انبیاء، اولاد اوصیا و شخصیت‌های ممتاز کتاب خداوند. آن حضرت ضمن روایت شریفه به این عبارت تصریح می‌فرمایند که: "نَحْنُ الَّذِينَ شَرَعَ اللَّهُ لَنَا دِينَهُ" یعنی در صدر ضمیر متکلم مع الغیر از لام تعلیل استعمال شده است؛ و چنین استعمالی مفید فایده علت وقوع فعل است؛ یعنی جهت تشریع دین، بخاطر ما اهل بیت (ع) بوده است. پس حقیقت دین، ولایت امام هر زمان است که در این عصر وجود مبارک و مقدس حضرت ولی الله الاعظم (عج) می‌باشد.

۲-۳. روایت سوم

وجه دیگری از این مثبتات استنباط در روایت ذیل ظاهر شده است: روزی اصحاب خدمت امام صادق (ع) رسیده و پرسیدند: «هَلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَعْرِفُ الْأُئِمَّةَ؟ قَالَ: قَدْ كَانَ نُوحٌ يَعْرِفُهُمْ، الشَّاهِدُ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى، قَالَ: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا؛ آیا رسول خدا (ص) امامان (ع) را می‌شناخت؟ آن حضرت فرمود: نوح (ع) آنان را می‌شناخت و گواهی فرمایش خدای عز و جل است که: «خداوند دینی را برای شما تشریع کرده که نوح را بدان سفارش فرموده و به تو نیز همان را وحی کردیم و ابراهیم و موسی و عیسی را نیز بدان سفارش کردیم». آن حضرت اضافه فرمود: برای شما ای گروه شیعه دینی تشریع کرده که آن را به نوح سفارش نموده است. (مجلسی، ۴۵/۳۸؛ ابن ابی زینب، ۱۱۳)

سائل در پرسش خود از شناخت ائمه نزد پیامبر خاتم سوال می‌کند و امام (ع) پاسخ به چنین سوالی را با قیاس اولویت تحکیم می‌بخشد تا حجیت آن بتمامه و کماله در منطوقش ثابت باشد. آن حضرت با سیاق تأکیدی می‌فرماید: قَدْ كَانَ نُوحٌ يَعْرِفُهُمْ، این استعمال ضمیر جمع، اشعار به شناخت پیامبر و ائمه (ع) دارد. یعنی قطعاً نوح جمیع ایشان را می‌شناخته است تا چه رسد به شناخت حضرت ختمی مرتبت نسبت به ائمه اطهار (ع). سپس جهت تحکیم این معنا و اثبات این مطلب که معرفت امام متوقف بر نبی نبوده بلکه برای ائمه هر عصر بمیزان تعقل شان، این معرفت تحصیل شده است، در انتهای کلام نورانشان تصریح به وحدت دین قیّم که حقیقت آن ولایت ائمه طاهرین (ع) می‌باشد، از زمان نوح تا کنون می‌کند. بنابراین به استناد مفهوم مستفاد به واسطه اولویت در روایت شریفه بدست آمد که تشخیص و بسیط دین به ما هو، به ائمه معصومین (ع) است و جمیع انبیاء به این حقیقت واحد، معرفت داشته‌اند.

۲-۴. روایت چهارم

حضرت صادق (ع) می‌فرماید: خداوند به انبیا چیزی نداد، مگر آنکه کلیه آنچه را که به آنها داده بود، به حضرت محمد(ص) داد و صحفی که خداوند در حضرت قرآن می‌فرماید: صحف ابراهیم و موسی، نزد ما اهل بیت (ع) است.^۱ (مجلسی، ۱۸۴/۲۶؛ فیض کاشانی، ۵۵۵/۳). حضرت رضا(ع) می‌فرماید: رسول خدا (ص) وارث علم تمام انبیاست.^۲ (کلینی، ۲۲۴/۱) سپس این کلام را ادامه داده و می‌فرماید: ما ائمه (ع) وارث تمام علم و کتب انبیا و حضرت خاتم هستیم.^۳ (قمی، ۱۰۵/۲؛ صفار، ۱۲۰/۱) پس جمیع وجوه انبیا و رسل در حضرت خاتم النبیین اجتماع یافته است و از آن حضرت به ائمه اطهار (ع) منتقل گشته است.^۴ بنابراین گرچه دین میان همه انبیاء واحد بوده و جمیع ایشان نسبت به ائمه اطهار (ع) که همان حقیقت دین می‌باشند، معرفت داشته اند اما شریعت و دین پیامبر خاتم از همه انبیاء کاملتر بوده و جمیع آنچه به آن حضرت رسیده، همگی نزد ائمه (ع) موجود است. حال که این مطلب روشن شد، ضرورت دارد تا وجه این اولویت و اکمال را بررسی نماییم. دین در زمان حضرت خاتم النبیین (ص) به اکمل و اتم وجه خود رسید. تعلیل این اولویت با درایت در مجموعه مسانید ذیل قابل اصطیاد است.

در حدیث قدسی خطاب به پیامبر خاتم(ص) آمده است: «إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا جَعَلْتُ عَلَيْهِ سِرًّا، وَ جَعَلْتُهُ مَعَكَ جَهْرًا»؛ من پیامبری را مبعوث نکردم، مگر اینکه علی (ع) در سرِّ با آنها بود و علی (ع) را با تو در جهر و آشکارا قرار دادم. (حافظ برسی،

^۱ «إِنَّ اللَّهَ لَمْ يُعْطِ الْأَنْبِيَاءَ شَيْئًا إِلَّا وَ قَدْ أُعْطِيَ مُحَمَّدًا جَمِيعَ مَا أُعْطِيَ الْأَنْبِيَاءَ، وَ عِنْدَنَا الصُّحُفُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ صُحُفَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى»

^۲ «إِنَّ مُحَمَّدًا وَرَثَ عِلْمِ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ»

^۳ «نَحْنُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَ نَحْنُ وَرَثَةُ أُولَى الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ»

^۴ «إِنَّا وَرَثَةُ مُحَمَّدًا وَ إِنَّا عِنْدَنَا عِلْمُ التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الزَّبُورِ وَ تَبْيَانِ مَا فِي الْأَوَاحِ». (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۱۳۸)

(۱۳۲) از همین رو بود که آیه شریفه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»، زمانی نازل شد که رسول خدا (ص) دست امیرالمومنین (ع) را بالا برده و فرمودند: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَيَّ مَوْلَاهُ» و با این عبارت متواتره شأن ولایت حضرت مولی و ائمه بعد از ایشان را ابلاغ فرمودند و اینگونه بود که رسالت حضرت خاتم به اِکمال رسید. (صدوق، ۲) بنابراین حقیقت دین که مأمومین ملتزم به تفقه در آن شده اند، فی الواقع اقامه ولایت امام هر زمان است.

۳- حکم تفقه در دین

حال که مدلولات ظاهری و باطنی تفقه در دین تشریح شد، نوبت به بررسی حکم تفقه می رسد و برای این منظور به نص آیه شریفه «فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» رجوع می کنیم. صدر آیه شریفه «فَلَوْ لَا نَفَرْنَا»، بیانگر حکم نفر در هیئت الزام است، چون بیان شد که لولا ظهور در تحضیض دارد و این تحضیض ظهور در عقوبت ترک و بالملازمه بر ایجاب دلالت می کند. بنابراین کریمه ظهور در وجوب دارد. اما وجوب نفر به قراین حاکمه، نفسی نیست، بلکه غیری است؛ یعنی الزام به کوچ در کریمه، مقدمه تحقق امر دیگر است. و این استنباط با "لیتفقها" تایید می شود، زیرا عبارت شریفه مشیر به تعلیل و غایت است. وقتی امر بر چیزی تعلق یابد که واجد غایت است، یعنی آن غایت، هدف اصلی امر بوده، بعبارت دیگر مغیا مقدمه تحقق امر است؛ پس در اینجا که غایت نفر، تفقه است، هدف اصلی امر همان تفقه در دین می باشد و خود نفر، مقدمه تحقق تفقه است. پس نفر واجب غیری و مقدمی است و ذاتا موضوعیت ندارد، بلکه واجب اصلی همان تفقه است.

ثمره این اثبات، بیان این مطلب است که غایت وجوب مقدمی منوط به مقدمیت ماموریه است، یعنی اگر مقدمیت نفر زائل شود، وجوب آن نیز منتفی می شود. پس نفر طریقی برای تفقه در دین است و ذاتا موضوعیت ندارد، بنابراین میتوان گفت وجوب مقدمی یا غیری نفر در کریمه، ذکر شخص از اشخاص مقدمات تفقه است، به این ترتیب می توان

گفت نه تنها نفر، بلکه هرآنچه برای تفقه مقدمیت داشته باشد (اعم از مقدمات عقلی و مقدمات شرعی که شارع آنها را تشریع فرموده باشد)، تحصیل آن واجب خواهد بود و وجوب آن مقدمات مقید به غایت یعنی تفقه در دین خواهد بود. بیان این مطالب همگی اشعار بر شدت اهمیت و حثّ تفقه در دین نزد مولی دارد. پس امر تفقه در اینجا وجوب نفسی دارد و نفس تفقه در دین است که برای مولی ارزشمند می باشد. ضم قراین متصله و منفصله دیگر به کریمه این استنباط را تقویت می‌کند.

۱-۳. دلیل اول

ذیل موضوع شناسی تفقه در دین به صحیحہ امام صادق (ع) تصریح شد. انتهای روایت شریفه را جهت تبیین حکم تفقه در دین و تعمق در معرفت امام مورد مذاقه قرار می دهیم. عَلَيَّكُمْ بِالتَّفَقُّهِ فِي دِينِ اللَّهِ وَلَا تَكُونُوا أَغْرَابًا، فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهِ فِي دِينِ اللَّهِ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَمْ يُزَكَّ لَهُ عَمَلًا. (کلینی، ۳۱/۱) در روایت مشابه دیگر از همان حضرت، صدر روایت با صیغه امر آمده است: «تَفَقَّهُوا فِي دِينِ اللَّهِ وَلَا تَكُونُوا أَغْرَابًا فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهِ فِي دِينِ اللَّهِ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَمْ يُزَكَّ لَهُ عَمَلًا» (برقی، ۲۲۸/۱) در هر دو صورت، روایات در هیئت الزام و استغراق به وجوب تفقه در دین یا وجوب تدبر در معرفت امام نقل شده است. ذیل این روایات با لحنی مشدد و موکد به تعلیل وجوب تفقه در دین اشاره می‌کند: «لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ» و «لَمْ يُزَكَّ لَهُ عَمَلًا». پس کسی که ترک این واجب را کند، یعنی به تفقه در دین نپردازد، خداوند روز قیامت به او توجه نمی‌کند و عملش مزکی نیست. این عبارات (لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ و لَمْ يُزَكَّ لَهُ عَمَلًا) دلالت بر عقاب در صورت ترک تکلیف واجب دارد. اینکه امام (ع) می‌فرماید: خداوند به او توجه نمی‌کند، شدیدترین عقابها است، زیرا محرومیت و از دست دادن عنایت مولی شدیدترین و سخت‌ترین عذابها تلقی می‌شود. عبارت دوم «لَمْ يُزَكَّ لَهُ عَمَلًا»، به معنای «لَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ عَمَلًا» می‌باشد؛ یعنی با ترک تفقه، مطلوب شارع امتثال نمی‌شود، پس اعمال او مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد.

۲-۳. دلیل دوم

ابوحمره ثمالی از کبار، شیوخ و خواص اصحاب، از حضرت علی بن الحسین (ع) روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «لَا عِبَادَةَ إِلَّا بِالْتَّقَةِ»؛ هیچ عبادتی نیست مگر با تقفه. (کلینی، ۲۳۴/۸؛ متقی الهمدی، ۳۱۵/۱۰) این عبارت شریفه "لَا عِبَادَةَ إِلَّا بِالْتَّقَةِ" دلالت دارد بر این مطلب که عبادت صرفاً با تقفه حاصل می شود. روایت شریفه مصدر به لای نفی جنس است و لا، نفی طبیعت و ماهیت می کند. پس از این قاعده به دست می آید که تقفه در حقیقت عبادت مدخلیت دارد. یعنی هر عبودیتی مد نظر مولی نیست و از منظر شارع مقدس هر عبادتی، عبادت تلقی نمی شود. به بیان دیگر عبادت از جانب مولی وضع شده برای عبادت متفقهانه، پس عبادت بدون تقفه که فاسد است، تخصصاً از عنوان عبادت خارج می باشد، یعنی عبادت بدون تقفه از ابتدا ذیل موضوع عبادت قرار نگرفته و از حقیقت عبادت خارج است. بنابراین عنوان عبادت اصلاً به عبادت بدون تقفه صدق نمی کند. علیت این امر در کلام تقلین؛ قرآن کریم و ائمه اطهار (ع) تبیین می یابد. وفق آیات شریفه قرآن کریم، هدف خلقت، عبودیت است؛ «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (الذاریات، ۶۵). اما تحقق عبودیت که خود امر واجبی است، منوط به واجب دیگری می باشد که آن معرفت مقرب است؛ «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبْدُوهُ». عبودیت خداوند متعال بدون معرفت مقرب، توهم است و عبادت متوهمانه، کفر است، پس عبادت بدون تقفه، عبادت فاسد است و عبادت فاسد، عبادت نیست. چنانچه در صحیح امام صادق (ع) آمده که آن حضرت فرمود: «مَنْ عَبْدَ اللَّهَ بِالتَّوَهُّمِ فَقَدْ كَفَرَ». (کلینی، ۸۷/۱) معرفت مقرب همان معرفه الامام است که غیر آن وهم و سراب می باشد.^۱ پس حقیقت

۱. حضرت امیرالمومنین (ع) در کلامی تصریح می فرماید که وهم مخالف واقع است: «أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يُغَيِّرُهُ شَيْءٌ وَلَا يُشَبِّهُهُ شَيْءٌ وَكُلَّمَا وَقَعَ فِي الْوَهْمِ فَهُوَ مُخَالَفُهُ»؛ هیچ چیز خدای تعالی را تغییر نمی دهد و چیزی به او شباهت ندارد و هر چه در وهم قرار گیرد، خدا غیر آن و مخالف آن است. (دبلمی، ۱۶۵/۱) عبارت "كُلَّمَا وَقَعَ فِي الْوَهْمِ فَهُوَ مُخَالَفُهُ" إشعار به همین مطلب دارد. به لسان حضرت امیرالکلام و هم انسان، نه تنها راه به حقیقت ندارد بلکه سراب است، یعنی انسان را غافل و مشغول به خود می کند: «لَمْ تُحِطْ بِهِ إِلَّا وَهَامٌ بَلْ تَجَلَّى لَهَا بِهَا وَبِهَا امْتَنَعَ مِنْهَا وَإِلَيْهَا حَاكَمَهَا»؛ اوهام خلق بر خالق احاطه ای ندارد. اوهام ظلمانی بر متوهم، حاکم است، و مسبب امتناع شناخت حقیقی می شود. (شریف الرضی، ۲۶۹)

عبودیت، معرفت الامام و حرکت در صراط مستقیم ولایت است و کمال این معرفت، معرفت بالنورانیة می‌باشد، مستند به این فرمایش حضرت امیرالمومنین (ع) که می‌فرماید: «مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ وَ هُوَ الدِّينُ الْخَالِصُ». (مجلسی، ۲/۲۶) مشابه این کلام از حضرت ختمی مرتبت (ص) نیز آمده است که «لَوْ لَا أَنَا وَعَلَيُّ مَا عُرِفَ اللَّهُ وَلَوْ لَا أَنَا وَعَلَيُّ مَا عَبْدَ اللَّهُ». (هلالی، ۸۵۸/۲) پس عبادت که امر واجب بر جمیع مکلفین است، بدون ذات و حقیقتش که تفقه می‌باشد، منتفی است. عبودیت بدون معرفت مقرب که همان تفقه در معرفت الامام است، تخصصاً از عنوان عبودیت خارج است؛ یعنی اصلاً چنین عملی، عبادت تلقی نمی‌شود که ذیل موضوع عبادت قرار گیرد، لَا عِبَادَةَ إِلَّا بِالْتَفَقُّهِ.

۳-۳. دلیل سوم

در صحیح‌های از کبار اصحاب از امام صادق (ع) آمده است: «لَوَدِدْتُ أَنَّ أَصْحَابِي [أَصْحَابِنَا] ضُرِبَتْ رُؤُوسُهُمْ بِالسَّيَاطِرِ حَتَّى يَتَفَقَّهُوا»؛ دلم می‌خواهد تازیانه به سر یارانم بزنند تا در دین تفقه کنند. (کلینی، ۳۱/۱) مفاد این روایت شریفه نیز قرینه‌ای دیگر بر اثبات مدعا و اهمیت تفقه است. تفقه در دین یعنی تعمق در معرفت نورانی امام که همان سیر در صراط مستقیم است. روایت مزبور مصدر به لفظ "وددت" می‌باشد. و دَلَّمَةً تدلّ علی محبّه و به این معناست که با تمنی، متعلق وُد موجود خواهد گشت. پس معنی وُد متضمن تمنی است و تمنی، تشهّی حصول متعلق وُد است که مشعر به شدت رغبت و اهتمام به امری می‌باشد. بنابراین هر چند عبارت شریفه با سیاق اخباری بیان شده، اما وقتی امام (ع) آغاز کلام خویش را با تاکید و با عبارت وَدِدْتُ آغاز می‌فرمایند، یعنی متعلق وُد یا همان تفقه در دین از شدت اهمیت بسیاری نزد ایشان برخوردار است.

تقویت این استنباط (یعنی شدت تحریض امام بر تفقه)، زمانی تضعف می‌یابد که امام (ع) علیرغم آنکه چون پدری شفیق و مهربان برای امت اند، اما برای وصول اصحاب به این غایت جدی‌ترین ضمانت‌ها را قرار می‌دهند. بنابراین گرچه ظاهر کریمه بر اخبار

دلالت دارد اما شدت بعث و تحریض بر ایصال اصحاب به تفقه و تشهّی بر عقاب در صورت عدم جهد در این عرصه مشعر به انشاء حکم می باشد. به بیان دیگر در چنین مواردی میان موالی عرفیه، قصد متکلم در مقام واقع، صرف اخبار نیست، بلکه دستور به اصدار حکمی است، تا چه رسد به اینجا که متکلم امام معصوم و شارع می باشد. پس این عبارت خبریه مستعمله در مقام انشاء دال بر وجوب می باشد، بلکه حتی ظهور آن در وجوب اقوی از ظهور هیئت افعال در وجوب است، زیرا متکلم در چنین استعمالی یقین به تحقق ماموریه در خارج دارد. و چنانچه ملاحظه می شود رواة این حدیث (ابن ابی عمیر، جمیل بن دراج و ابان بن تغلب) از صاحبان اصول، کبار و خواص اصحاب امام صادق (ع) بوده اند. مآلاً اینکه اگر کسی بر مدلول وجوبی هیئت خبریه ایراد کند، بدون هیچ تردیدی این استنباط با قراینی که پیشتر بیان شد، تثبیت می شود. پس در این فقره نیز حکم ایجابی تفقه در دین اثبات شد. همچنین از اینکه امام برای ترک این تکلیف، عقاب لحاظ فرمود، (هرچند عقاب در هیئت ودّ تعبیر شد، اما عقاب مستغرق بر جمیع تارکین است؛ یعنی شامل هر یک از اصحاب که ترک این تکلیف کند می شود)، به دست می آید که وجوب تفقه در دین عینیت دارد. چنانچه برخی از علما در آرای خویش، ضمن تأکید بر این مهم که تفقه، ایصال به حقیقت دین است، نه صرف علم به ظواهر احکام شرع، "حکم به وجوب عینی تفقه در دین" داده اند؛ از جمله علامه حلی که در کتاب «باب حادی عشر» ادعای اجماع بر این رأی نموده است. (حلی، ۱)

۴-۳. دلیل چهارم

در این دلیل نیز حضرت صادق (ع) خطاب به یکی از اصحاب خویش می فرماید: «لَا خَيْرَ فِي مَنْ لَا يَتَفَقَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا. إِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ إِذَا لَمْ يَسْتَغْنِ بِفِقْهِهِ احْتِاجَ إِلَيْهِمْ، فَإِذَا احْتِاجَ إِلَيْهِمْ أَدْخَلُوهُ فِي بَابِ ضَلَالَتِهِمْ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ»؛ هر یک از اصحاب ما که در دین تفقه نکند، هیچ خیری در او نیست. هر یک از آنها که در تفقه دینش بی نیاز نباشد به دیگران

نیاز پیدا می‌کند و چون به آنها نیازمند شد او را در ضلالت خویش وارد کنند در حالیکه آگاه نیست. (کلینی، ۳۳/۱)

عبارت شریفه مصدر به حرف لای نفی جنس شده است؛ یعنی امام صادق (ع) مطلقاً جنس هر خیری را از مکلفی که تفقه در دین ننموده سلب و منتفی فرموده است. به بیان دیگر کسی که به امام زمانش معرفتی ندارد، هیچ خیری هم در او وجود ندارد. و کسی که در او هیچ خیری وجود ندارد یا عبارت دیگر جنس خیر و مطلق خیر از او منتفی شده، پس بجای خیر در او شر وجود دارد. زیرا خیر و شر متقابلان و مخالف یکدیگرند. اگر اصحاب از معرفت امامشان بهره‌ای برده باشند، از خیر در آنها وجود دارد. زیرا اصل خیر، ائمه معصومین (ع) می‌باشند. چنانچه حضرت صادق (ع) می‌فرماید: «نَحْنُ أَصْلُ الْخَيْرِ»؛ ما اهل بیت (ع) اصل خیر هستیم. (مجلسی، ۳۰۱/۲۴) به همین دلیل همان حضرت در روایت مزبور می‌فرماید اگر کسی در معرفت امامش غور ننموده باشد، خیری در او نیست. و کسی که به خیر متمسک نشده و بهره‌ای از خیر ندارد، پس به شر متمسک شده است؛ چنانچه حضرت صادق (ع) می‌فرماید: «عَدُوُّنَا أَصْلُ الشَّرِّ». (کشی، ۲۹۱؛ مجلسی، ۲۹۹/۲۴)

به همین سبب آن حضرت با "إِذَا"ی شرطیه که ظهور بر علیت دارد (در ادامه روایت نخست) تصریح می‌فرماید که اگر از تفقه در دین مستغنی نشوید، وارد باب ضلالت خواهید شد. «وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ "فِي وَلَايَةِ عَلِيٍّ" فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا» (آیه مبارکه ۲۳ سوره جن و تفسیر ذیل آن از حضرت امام محمد باقر (ع)) ضلالت، عدول از صراط مستقیم است که ثمره آن دخول در جهنم است. لذا ضلالت و هر مقدمه‌ای که منجر به این ذی‌المقدمه شود، حرام است. پس عدم تفقه در معرفت امام هر زمان مسبب دخول در عنوان شر و قرار گرفتن در ضلالت می‌باشد که حرام است. پس به اقتضای ملازمه «امر به شی و نهی از ضد عامش»، تفقه در دین واجب می‌باشد. و چون قرار گرفتن در مسیر صراط مستقیم بر همه مکلفین واجب و دخول در ضلالت حرام است، وجوب تفقه در دین بر همگان واجب است. بنابراین دلیل چهارم نیز مثبت مدعا بود؛ یعنی حجیت معنای آن دال بر وجوب عینی و نفسی و مولوی تفقه در معرفت امام می‌باشد.

۸- وجوب تفقه در دین به قدر بهره مندی از عقل

قابل ذکر است که جایگاه و منزلت هر مؤمنی حسب معرفت او به الحان و معاریض کلام امامش و معرفت به آنها است. چنانچه حضرت باقر (ع) می‌فرماید: من به کتاب حضرت امام علی (ع) نگریستم، پس در آن این مطلب را یافتم که «أَنَّ قِيمَةَ كُلِّ امْرِئٍ وَ قَدْرَهُ مَعْرِفَتُهُ؛ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُحَاسِبُ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي دَارِ الدُّنْيَا». (شیخ صدوق، ۲؛ جمعی از محدثین، ۳۶)؛ «معیار ارزش و مقام هر کس، اندازه آگاهی و شناخت وی می باشد، زیرا خداوند تبارک و تعالی هنگام سنجش اعمال انسان، به اندازه خردی که در دنیا به او داده است کردارش را حساب می‌کشد». باز در کلام دیگری از حضرت امام باقر (ع) آمده است: «زَنَةُ كُلِّ امْرِئٍ وَ قَدْرُهُ مَعْرِفَتُهُ». (نوری، ۸۴/۱؛ جمعی از محدثین، ۴). انتهای عبارت حدیث مزبور، اشعار به أعقاب و أثیب مکلفین دارد، یعنی منجزیت و معذریّت تکالیف علی قدر عقولهم است و «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (البقره، ۲۸۶). به عبارت دیگر گرچه تفقه در دین واجب است اما میزان نیل به آن که حقیقتش همان معرفه الامام می باشد، نسبی است و در وجودهای مختلف بنا به سعه وجودی مکلفین و بهره‌ای که هر مکلف از نعمت عقل برده است، متفاوت و در شئونی متکثر تعریف می‌شود در حالیکه خود آن معرفت مقرب واحد است و رسیدن به آن برای همه خلق لازم، و لذا آنان در برابر غفلتها، سستی‌ها و.. مسئول‌اند.

نتایج مقاله

حقیقت دین نزد ذات مقدس ربوبیت واحد بوده، و این دین واحد همان اسلام است که ظواهر آن در عصر هر نبی مقتضایات خاص خود را داشته اما اصل آن، ظهور در وحدت دارد. اسلام (همان دین واحد از ازل الی یوم القیامة)؛ تسلیم در برابر ولایت حضرت امیرالمومنین (ع) است، پس دین همان ولایت و معرفه الامام است. وجوه متکثره تبیین شده در کلام نورانی اهل بیت (ع) مثبت این استنباط بود که معرفه الامام یا همان حقیقت دین،

فحوی الخطاب مولی به جمیع انبیاء بوده، لیکن اکمل و اتم وجه دین در زمان حضرت خاتم النبیین (ص) به منصف ظهور می رسد، عبارت دیگر حقیقت ولایت در زمان سایر انبیا فی السرّ بوده اما در زمان پیامبر اکرم (ص) به جهر بوده است. بنابراین حجیت دلالت این مطلب تمام می شود که حقیقت دین که مأمومین ملتزم به تفقه در آن شده اند، فی الواقع اقامه ولایت امام هر زمان است. و این تفقه در حقیقت دین، واجب نفسی، عینی و مولوی است. و ترک این واجب مولوی ملازم با عقاب و عدم پذیرش اعمال است اگر نگوییم که با ظهور این حکم، ذمه جمیع مکلفین اشتغال یافته، به قدر متیقن ذمه کل مسلمین نسبت به امر تفقه در ولایت و معرفت مولانا صاحب الزمان (عج) مشغول شده و «اشتغال ذمه یقینی مستدعی برائت ذمه یقینی» است. به این ترتیب تفقه و تعمق در حقیقت دین یا ولایت امام هر زمان واجب عینی می باشد. این عینیت وجوب تفقه در معرفت امام با قراین دیگر آنقدر تقویت می یابد که جای هیچ تردیدی باقی نمی گذارد تا بخواهیم به اصالة الاطلاق (که نتیجه آن هم عینیت وجوب است) تمسک جوییم. البته میزان نیل به معرفه الامام نسبی است و در وجودهای مختلف بنا به سعه وجودی او و بهره ای که هر مکلف از نعمت عقل برده است، متفاوت می باشد.

کتابشناسی

۱. قرآن کریم
۲. ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، عوالی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، قم: دار سید الشهدا للنشر، ۱۴۰۵ق.
۳. ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، الغیبة (للنعمانی)، تهران: نشر صدوق، ۱۳۹۷ش.
۴. ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی، الخصال، قم: جامعه مدرسين، ۱۳۶۲ش.
۵. همو، الأمالی (للسدوق)، تهران: کتابچی، ۱۳۷۶ش.
۶. همو، معانی الأخبار، قم: جامعه مدرسين، ۱۴۰۳ق.
۷. همو، علل الشرائع، قم: کتاب فروشی داوری، ۱۳۸۵ش.
۸. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، قم: جامعه مدرسين، ۱۴۰۴ق.
۹. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل أبی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، قم: علامه، ۱۳۷۹ش.
۱۰. استرآبادی، علی، تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۹ق.
۱۱. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، قم: موسسه بعثه، ۱۳۷۴ش.
۱۲. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، قم: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ش.
۱۳. پاینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحة، تهران: دنیای دانش، ۱۳۸۲ش.
۱۴. الترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، بی جا، نرم افزار مکتبه الشامله، بی تا.
۱۵. التفتازانی، سعد الدین مسعود بن عمر بن عبد الله، شرح مقاصد فی علم الکلام، پاکستان: الناشر دارالمعارف النعمانیة، ۱۴۰۱ق.
۱۶. جمعی از محدثین، الأصول الستة عشر، قم: دار الحديث، ۱۴۲۳ق.
۱۷. حافظ برسی، رجب بن محمد، مشارق أنوار الیقین فی أسرار أمير المؤمنين علیه السلام، بیروت: اعلمی، ۱۴۲۲ق.
۱۸. حلی، حسن بن یوسف، الباب الحادی العشر، بی جا: موسسه مطالعات اسلامی، بی تا.
۱۹. خوارزمی، موفق بن احمد، المناقب، قم: جامعه مدرسين، ۱۴۱۱ق.
۲۰. دیلمی، حسن بن محمد، إرشاد القلوب إلى الصواب، قم: الشریف الرضی، ۱۴۱۲ق.
۲۱. رشیدرضا، محمد، تفسیر المنار، مصر: هیئة المصریة العامة للکتاب، ۱۹۹۰م.
۲۲. الشبستری، عبدالحسین، علوم القرآن، نرم افزار مکتبه الشامله، بی تا.
۲۳. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة، محقق: صالح صبحی، قم: هجرت، ۱۴۱۴ق.
۲۴. الشیبانی، أحمد بن حنبل أبوعبدالله، مسند الإمام أحمد بن حنبل، الناشر: القاهرة، مؤسسة قرطبة، بی تا.
۲۵. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.

۲۶. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
۲۷. طوسی، محمد بن حسن، الأمالی (للطوسی)، قم: دار الثقافة، ۱۴۱۴ق.
۲۸. عسقلانی، أحمد بن علی، إطراف المسند المعتلی بأطراف المسند الحنبلی، بیروت: دار الکلم الطیب، بی‌تا.
۲۹. فیض کاشانی، محمد بن مرتضی، الوافی، اصفهان: کتابخانه امام امیر المؤمنین علی علیه السلام، ۱۴۰۶ ق.
۳۰. قرشی، علی‌اکبر، قاموس قرآن، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۱۲ق.
۳۱. کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی - إختیار معرفة الرجال، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۴۰۹ ق.
۳۲. کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، تهران: مؤسسه الطبع و النشر فی وزارة الإرشاد، ۱۴۱۰ ق.
۳۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۳۴. المتقی الهندی، علاء الدین، کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، محقق: بکری حیانی، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۱ق.
۳۵. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۳۶. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ش.
۳۷. النمری، یوسف بن عبدالبر، جامع بیان العلم وفضله، بیروت: الناشر دار الکتب العلمیه، ۱۳۹۸ش.
۳۸. نوری، حسین بن محمدتقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۸ق.
۳۹. هروی، احمد بن محمد، الغریبین، تحقیق محمود محمد الطنحاحی، قاهره: انتشارات المجلس الاعلی للشئون الاسلامیه، ۱۳۹۰ش.
۴۰. هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، قم: نشر الهادی، ۱۴۰۵ق.

